

همدلی با بیماران رو به مرگ

(آنچه پزشکان، پرستاران و خانواده‌ها از بیماران رو به مرگ می‌آموزند)

دکتر الیزابت کوبلر راس - روان‌پزشک

ترجمه‌ی مژگان جهانگیر

زیر نظر دکتر جهانگیر رافت



۱۳۹۷

یادداشت

دیروز، کودک بودیم، چشم به راه نگاه مهرآمیز و دست گرم و آغوش گرمابخش تو؛ و امروز، پریم، و شاید زمینگیر، و چشم به راه همان نگاه مهرآمیز و دست گرم و آغوش گرمابخش تو.



این سال‌ها در ایران «مد» شده که پیران بیمار، غالباً دم مرگ، را به بیمارستان می‌برند و روزها، هفته‌ها و گاهی ماه‌ها، انواع سرم و دستگاه به آن‌ها وصل می‌کنند — چیزهایی که من آن‌ها را «سیخ و میخ» می‌نامم. کاری که غالباً دیده‌ایم بیمار را «جان به سر» و احتضار او را طولانی‌تر و دردناک‌تر می‌کند. این کار، شاید چند روزش بد نباشد، اما... بچه‌ها، دست گرم و نرم‌خو و نگاه پر مهر شما در خانه شادمانی و آرامش ما پیران خواهد بود نه چیز دیگر. از این «آفتاب‌های لب بام» گرما و روشنی بیاموزید. این درسی است که از این کتاب یاد می‌گیریم، به قول نویسنده‌ی پیشگفتار کتاب، «درس عمیق درست زندگی کردن».



ترجمه‌ی کتاب روان و خواندنی است. کاملاً پیداست که مترجم، سوای تسلط بر متن، با کتاب هم‌دلی دارد. خانم مرگان جهانگیر لطف کردند و کتاب را دادند من بخوانم. از ایشان خواهش کردم تا می‌شود کتاب را «ایرانی» کنند و نگران ترجمه نباشند، خصوصاً وقتی که بعد از تمام شدن ترجمه فهمیدیم این کتاب قبلاً با ترجمه‌ی خوب دیگری به فارسی درآمده است.

تغییر اسم کتاب از «درباب مرگ و مردن» به «همدلی با بیماران رو به مرگ» یکی از آن تغییرات است، چون در این کتاب سخن از همدلی می‌رود نه از مرگ. این جا مرگی در کار نیست، «رفتن» است و سفر، گیرم بی‌بازگشت.

از این کتاب «دل‌نشین» چیزها یاد می‌گیریم، خصوصاً همدلی، مهرورزی، دلنمودگی، صبوری، شادی. این درسی است که من از این کتاب آموختم، در ۷۷ سالگی. آموختم که: بچه‌ها یک دست گرم و یک نگاه مهرآمیز شما به همه «سیخ و میخ‌ها»ی عالم می‌ارزد. دریغ نکنید، نه فقط از ما، بل که از خودتان هم. یادتان نرود.

ع. پاشایی
ساری، داراب کلا، آبان ۹۵

جا دارد که از استاد محترم، جناب آقای دکتر جهانگیر رأفت، قدردانی نمایم که بانی ترجمه‌ی این کتاب می‌باشند و در تمام مراحل لطف و حمایت خود را شامل حال من نموده‌اند. ایشان با درایت استادانه، موجبات آشنایی این‌جانب با ادیب فرهیخته، جناب آقای ع. پاشایی را فراهم نمودند.

همچنین از نویسنده و مترجم توانا، جناب آقای ع. پاشایی، سپاس‌گزارم. ایشان با رهنمودهای خود، در مسیر ایرانی کردن ترجمه و هر چه ساده‌تر کردن آن، به من درس آموختند.

از سرکار خانم دکتر نیلوفر پاشایی که زحمت ویرایش کتاب را با محبت تقبل کردند، قدردانی می‌کنم.

در پایان از همسر عزیزم، دکتر فرهاد شفیقی، تشکر می‌کنم که در ترجمه‌ی اصطلاحات و مفاهیم روان‌پزشکی همراهی‌ام کرده است. همچنین لازم به ذکر است که در راستای رهنمودهای اساتید نامبرده و به منظور کمک به خوانندگان برای درک بهتر مطالب، کوشیدیم با حفظ ارزش‌های کتاب، متن آن را در حد امکان ساده نمایم.

مژگان جهانگیر
تهران - یازدهم آذر ۱۳۹۴

مقدمه‌ای بر چاپ جدید

بعد از جنگ جهانی دوم، روحیه‌ی خوش‌بینی و مبارزه‌طلبی، دنیای آمریکایی‌ها را تحت‌تأثیر قرار داد. بعد از رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی، دو جنگ جهانی و جنگ کره، استقامت و شکست‌ناپذیری جزئی از منش مردم آمریکا شد و در نتیجه برخورد مردم با بیماری‌های گوناگون نیز تغییر کرد.

آن روزها دلایل خوبی برای خوش‌بینی وجود داشت. همه‌روزه پیشرفت‌های چشم‌گیری در علوم فیزیک، شیمی، مهندسی و مهم‌تر از همه پزشکی حاصل می‌شد. درمان بیماری‌های مهلکی مثل ذات‌الریه، عفونت خون، ازکارافتادگی کلیه و آسیب‌های شدید، عادی شده بود. بیماری را بیش‌ازپیش به چشم مشکلی حل‌شدنی نگاه می‌کردند. مردم احساس می‌کردند که علم پزشکی به‌زودی موفق می‌شود روند پیری را متوقف کند و دست‌کم در ناخودآگاه آن‌ها، احتمال پیروزی بر مرگ وجود داشت.

در چنین فرهنگی، بهترین پزشکان آن‌هایی بودند که از راه درمان‌های گوناگون می‌توانستند مرگ آدم‌ها را عقب بیندازند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، کمتر پزشکی بی‌اثر بودن درمان را قبول می‌کرد و یا اگر ادامه‌ی درمان به ضرر بیمار بود، پزشک از گفتن این حقیقت امتناع می‌کرد. به این ترتیب «چیزی از مرگ نگفتن» باب شد، و نه‌تنها پزشکان، بلکه بیماران و خانواده‌های آن‌ها نفس راحتی کشیدند.